

سفر بہ ولایت عزرائیل

www.ketab.ir

جلال آمل احمد

سرشناسه	: آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸. Al Ahmad, Jalal
عنوان و نام پدیدآور	: سفر به ولایت عزرائیل / جلال آل احمد.
مشخصات نشر	: قم: نیاز فردا، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۸ ص.
شابک	: ۲۵۰۰۰ ریال: ۶-۷-۹۱۸۳۸-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: ۳۰۰۰
موضوع	: آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸ -- خاطرات
موضوع	: Al Ahmad , Jalal -- Diaries
موضوع	: سفرنامه ها
موضوع	: اسرائیل -- سیر و سیاحت
رده بندی کنگره	: الف ۱۳۸۸ ۷س ۴/۷/۱۰۷ DS
رده بندی دیویی	: ۹۱۵/۶۹۴۰۲۵۳
شماره کتاب شناسی ملی	: ۱۹۵۷۷۰۹

سفر به ولایت عزرائیل

نویسنده: جلال آل احمد

ناشر: نیاز فردا

ناشران همکار: ژکان، پیرامید

چاپ: یاسین

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۶-۷-۹۱۸۳۸-۶۰۰-۹۷۸ ISBN: 978-600-91838-7-6

قم، خیابان معلم، معلم ۱۲، انتهای کوچه، کوچه فرجام، پلاک ۲۹

تلفن: ۷۷۴۴۸۰۱ - ۹۱۲۷۴۷۷۶۷۸ - ۰۹۱۲۷۵۳۴۲۲۹

فهرست

۷	مقدمه [به قلم شمس آل احمد]
۴۳	۱. پیش درآمد
۵۱	۲. آغاز یک جذبه
۶۱	۳. ولایت بی شرق و غرب
۷۱	۴. سنگ اول بنا زیر پی می ماند
۸۱	۵. آغاز یک نفرت

ضمائم

۱۰۱	۱. تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل
۱۰۷	۲. بین الملل سوسیالیست ها و اسرائیل
۱۰۹	۳. گزارشی از اردن
۱۱۱	۴. بیانیه اردن
۱۱۳	۵. پیام نسخت وزیر اسرائیل به ملک حسین
۱۱۵	۶. بیانیه پنجم و ششم ژوئن اردن
۱۱۹	۷. قطع روابط با اسرائیل
۱۲۳	۸. بیانیه کمیته بین المللی صلیب سرخ ژنو
۱۲۵	۹. جنبش همبستگی

مقدمه

[به قلم شمس آل احمد]

۱. کارنامه ما

جلال در کمتر از چهل و شش سال زندگی و ربع قرن نویسندگی، توفیق یافت ۲۵ اثر خویش را به چاپ ببرد. چاپ بقیه آنها ماند در عهده ما (اوصیا و وراثت جلال) که تاکنون فرصت چاپ هشت کتاب زیر او، میسر شده است:

۱. در سال ۱۳۵۰، مجموعه قصه پنج داستان در ۸۸ صفحه؛
۲. در سال ۱۳۵۱، مجموعه قصه چهل طوطی در ۴۸ صفحه؛
۳. در سال ۱۳۵۱، ترجمه نمایشنامه تشنگی و گشنگی در ۱۵۷ صفحه؛
۴. در سال ۱۳۵۶، متن کامل غربزدگی منقح در ۲۲۷ صفحه؛
۵. در سال ۱۳۵۶، متن کامل در خدمت و خیانت روشنفکران، چاپ کامل و بی‌سانسور در ۵۱۰ صفحه؛

۶. در سال ۱۳۵۶، رساله یک چاه و دو چاله در ۵۴ صفحه؛

۷. در سال ۱۳۶۰، قصه سنگی بر گوری در ۹۳ صفحه؛

۸. در سال ۱۳۶۳، ترجمه تجدید نظر شده قصه قمارباز در ۲۴۲

صفحه؛

و اینک نهمین کتاب او، که برای اولین بار و به طور کامل تقدیم می شود؛

یعنی:

۹. سفر به ولایت عزرائیل.

۲. سفرهای جلال

از سیاحت های جلال در شهرها و روستاهای کشور - در بخشی از آنها که در فاصله سال های ۲۷ تا ۳۷ و بیشتر پیاده انجام گرفت، من در معیشت بودم - که بگذریم، وی سیاحت هایی نیز در خارج از کشور داشته است که به ترتیب تاریخ وقوعشان عبارتند از:

۱. سفر به عراق در سال ۱۳۲۱: و سیاحت و زیارت شهرهای بصره، خانقین، سامرا، کربلا، نجف و کاظمین. سفری که پس از ختم دوره دارالفنون تهران، به تشویق مرحوم پدرمان و به نیت اتمام تحصیلات طلبگی اش (که همزمان با دوران دبیرستان، در حوزه مروی تهران، مقدمات و سطح را نیز به اتمام رسانده بود) انجام داد تا زیر سرپرستی مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، صاحب الذریعه (دایی مادرمان) و نیز در معیت برادر بزرگمان مرحوم سید محمدتقی طالقانی که از نخبه شاگردان حوزه مرجع زمان، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بود، ادامه تحصیل دهد. نیتی که ناتمام ماند و با اشغال کشور از طرف متفقین در جنگ

جهانی دوم، جلال به وطن بازگشت. از آن سفر، سایه‌ها و مایه‌هایی در قصه‌های کوتاه اولیه جلال، چون «زیارت»، «وداع و الگمارک» و «المکوس» نقش بسته است.

۲. سفر به فرنگ در سال ۱۳۳۶: سفری دو ماهه و تابستانه و در معیت همسرش و بیشتر به سیاحت در شهرهای فرانسه و انگلیس و به تعبیر من، نوعی ماه عسل سرشار از شکیب. از این سفر نیز سفرنامه‌ای تدارک ندید اما یادداشت‌های روزانه سفر، چرا.

۳. سفر به فرنگ در سال ۱۳۴۱: این بار تنها و چهار ماهه. با سیاحتی در پاریس، ژنو، آلمان، هلند و انگلریز. خودش از آن سفر، به شتل تعبیر می‌کند. از این سفر افزون بر ۱۵۵ صفحه یادداشت‌های روزانه، سفرنامه‌ای نیز تدارک دیده که ناتمام مانده است. تحریر تازه و بازنویسی یادداشت‌های روزانه سفر فرنگ که دقیقاً ۱۲۹ روز به درازا کشیده است، در تابستان سال ۱۳۴۸ و در اسالم گیلان شروع شده بود که مرگ طراحی شده جلال توسط ساواک، آن بازنویسی را ناتمام گذاشته است. بیشتر از یک‌سوم سفرنامه آماده چاپ است.

۴. سفر به اسرائیل در سال ۱۳۴۱: که سفری بوده چهارده روزه. از پانزدهم بهمن تا بیست و هشتم همان ماه و سال و در واقع در بازگشت از سفر سوم خارج (سفر دوم فرنگ) و در آن‌جا به همسرش، دکتر سیمین دانشور که از تهران، پیشواز رفته بود پیوست. و هر دو مهمان حضرات، افزون بر بیست و دو صفحه یادداشت‌های روزانه سفر، در یک تحریر و بازنویسی تازه، سفرنامه‌ای تدارک دیده است در پنج فصل و چند ضمیمه که حدود نیمی از آن در زمان حیات خودش در یک ماه‌نامه

(سال ۱۳۴۳) و یک هفته‌نامه (سال ۱۳۴۶) چاپ شده است.

این کتاب، متن بازنویسی شده کامل همان سفرنامه است که به تفصیل، توضیح خواهم داد.

۵. سفر حج در سال ۱۳۴۳: که بیست و چهار روزه بود: از ۲۱ فروردین تا سیزدهم اردیبهشت همان سال. همراه قافله حجاج و گروهی از افراد فامیل. یادداشت‌های روزانه این سفر، سال ۴۴ تحریر تازه یافت و در سال ۱۳۴۵، در زمان حیات جلال و با همت انتشارات نیل با نام «خسی در میقات» نشر یافت.

۶. سفر روس در سال ۱۳۴۳: سفری سی و یک روزه و تنها. از ۷ مرداد تا ۷ شهریور همان سال. یادداشت‌های روزانه آن سفر را، جلال در سال ۱۳۴۵ بازنوشت و دو قسمت آن را در هفته‌نامه «بارو» به چاپ رساند که همان سبب شد «بارو» برای همیشه به محاق توقیف افتاد. این سفرنامه کامل است و ما مترصد فراهم شدن امکانات چاپ آن.

۷. سفر آمریکا در سال ۱۳۴۴: که هشتاد روز به درازا کشید. بیشترش در آمریکا و تنها و چند روزش تا کانادا و در معیت دکتر علی‌اصغر خبره‌زاده. این سفر از پنجم تیر ماه تا بیست و سوم شهریور همان سال اتفاق افتاد و یکصد و هشتاد و یک صفحه یادداشت‌های روزانه سفر را سوغات داشت. هر چند فصلی از این سفر بازنویسی گشت و در زمان حیات جلال، یک بار در «جهان نو، رضا براهنی» و سپس در مجموعه مقالات کارنامه سه ساله با نام «کارنامه دو ماهه هاروارد» چاپ گشت. اما جلال فرصت بازنویسی تمام آن یادداشت‌های روزانه سفر را نیز به دست نیاورد.

۳. سفرنامه‌های جلال

از زمره نوشته‌های هنوز چاپ نشده جلال، یادداشت‌های روزانه اوست که با لطف و تدبیر سرکار خانم دانشور، در همان زمستان تلخ و سیاه ۱۳۴۸، آن یادداشت‌ها پس از کپی‌برداری و احصا، بیرون از دسترس صحنه‌سازی دزد زندگی ساواک (که حوالی سال چهل، شبانه به خانه‌اش ریختند و چند دفتر از یادداشت‌های روزانه او به اضافه مقادیری از دست‌نوشته‌هایش را به یغما بردند) حفظ و نگاهداری می‌شود، تا ان‌شاءالله روزی توفیق چاپ آنها میسر گردد.

متجاوز از نیمی از آن یادداشت‌های روزانه، یادداشت‌های روزانه سفرهای فوق است که جلال به عادت، تا آنها را بازنویسی نمی‌کرد به چاپ نمی‌سپرد. از مجموع آنها به سفر اسرائیل، حج و روس توسط خود جلال و به‌طور کامل بازنویسی شده است. و دو سفر آمریکا و فرنگ به‌طور ناتمام تحریر تازه یافته است. خود وی نیست و طرحی داشت که سفرنامه‌های خارجی‌اش را، پس از اتمام بازنویسی آنها، با نام «چهار کعبه» به چاپ بسپارد. خفقان زمان و نهال قطع شده عمر او، این نیت و قصد را نیمه‌کاره گذاشت.

احتمال می‌دهم منظور و قصد او از نام «چهار کعبه» عبارت بوده باشد از:

۱. کعبه نخست، مکه: زیارتگاه مسلمین جهان.
۲. کعبه دوم، بیت‌المقدس: زیارتگاه مشترک مسلمین و مسیحیان

و یهود.

۳. کعبه سوم، فرنگ و ینگه دنیا: زیارتگاه هرهری مذهب‌های غرب‌زده.

۴. کعبه چهارم، روسیه شوروی: زیارتگاه چپ‌های استالینی.

کعبه اول را خود وی، با نام «خسی در میقات» به چاپ سپرد. اینک کعبه دوم که قرعه چاپ کامل آن به نام ما خورده است تا ان شاء الله فرجی حاصل گردد و ادای دین را مفتنم شماریم. در حال حاضر، با وجود همه تشویق‌های زیبایی و معنوی دوستان و دوستداران جلال، امکانات مادی چاپ همه آنها و در یک مجلد فراهم نیست. به‌ویژه که اوصیا و وراثت جلال، در این نظام نیز نتوانسته‌اند حقوق غارت شده تألیف جلال را از دو تن ناشران بی‌اخلاق هنوز قدرت‌مدار، باز ستانند که دست‌کم ثلث آن مال می‌توانست پشتوانه مالی محکمی باشد برای بنیاد فرهنگی انتشارات رواق که خود جلال پایه‌گذارش بود و ما احیایش کردیم.

۴. درباره این کتاب

جلال در بازگشت از یک سفر چهار ماهه فرنگ، دو هفته‌ای مهمان دولت اسرائیل بود. سفر چهار ماهه فرنگش از جمعه ۶ مهر ۱۳۴۱ تا شنبه ۱۳ بهمن همان سال طول کشید. خودش می‌گوید:

در سفر این بار برای من هیچ نوع مفری نیست؛ یعنی این بار به فرار از هیچ چیز و هیچ کس - حتی از خودم - به این سفر آمده‌ام. این سفر را، یک نوع شتل تلقی می‌کنم. شتل این قمار کلانی که در آن خراب شده مملکت ما هست و ما اجباراً شاهدش هستیم. این‌که باشی و بینی و شاهد باشی که چه می‌کنند و چه می‌برند و چه می‌دزدند و فریادت را هم بزنی اما توی چاه - ناچار به عنوان شتل تلقی می‌کنی چنین سفری را که می‌خواهند تو نباشی و حتی همان فریاد توی چاه را زنی و

به همان اندازه قلیل مزاحم نباشی و راحت بگذاری دزدها را و
اراذل را...

دو هفته پذیرایی اسرائیلی‌ها از ۱۵ تا ۲۸ بهمن سال ۱۳۴۱ انجام
می‌شود که مطابق است با ۴ تا ۷ فوریه ۱۹۶۳؛ یعنی پانزده سالی از
تأسیس اسرائیل یا کمتر از بیست سال از جنگ جهانی دوم و سقوط
هیتلر یهودآزار گذشته.

یهودیان مهاجر هم تا آن زمان سرگرم کار روی زمین‌اند و
تجربه‌اندوزی در حوزه ایجاد واحدهای کشاورزی اشتراکی مثل
کیبوتص‌ها و مشاورها و با پشتوانه تجربی واحدهای ناموفق کشاورزی
اشتراکی روس‌های پس از انقلاب: یعنی کلخوزها و سوخوزها.

اسرائیل هنوز مسأله‌ای نشده است یا دست‌کم هنوز مسأله‌ای نشده
است که به جز در حصار مرزهای جغرافیای خویش، کش و قوس‌هایی
را ایجاد کند و دنیا نسبت به این برخوردهای موقتی کوچک منطقه‌ای،
ساکت است. تا حمله ژوئن سال ۱۹۶۷ اسرائیل به مصر و آن جنگ شش
روزه، سه چهار سال باید بگذرد.

اما در ادبیات سیاسی فارسی، قبل از سفر سال ۱۳۴۱ جلال به
اسرائیل، چند تنی مقالاتی دارند و همه از یک گروه و جمعیت واحد،
یعنی؛ سوسیالیست‌های ایرانی.

نخست از مهندس حسین ملک باید یاد کرد که در مجله «اندیشه نو»
که سه شماره بیشتر دوام نیاورد و ماه‌نامه بود و انور خامه‌ای (اینک دکتر
انور خامه‌ای) سردبیرش بود و من مصححش، و در بهمن ماه سال
۱۳۲۷، برای همیشه خاموش شد، مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «کیبوتص»

و مجذوب دستاوردهای تازه‌ای که در یک حوزه اصلاح کشاورزی و بیرون از حیطه روس‌های استالینی به دست آمده بود.

دوم مقالات خلیل ملکی بود با همان نام. اما با این املا: «کیوتس»، مرحوم ملکی آن مقالات را (که در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ دوره ماه‌نامه علم و زندگی خودش منتشر می‌ساخت، امضا نمی‌کرد) با ترجمه‌ای آزاد از کتاب «عمران و آبادی کشاورزی در اسرائیل» می‌گرفت که چون اصل کتاب را ندیده‌ام، نمی‌دانم از انتشارات خود اسرائیلی‌هاست یا از انتشارات سوسیالیست‌های بین‌الملل چهار. اما این را یادم هست که لحن و برخورد مقاله‌های ملکی، چنان مشفقانه بود که ما جوان‌ها می‌پنداشتیم گروهی از مردم در آن ناحیه سرگرم پیاده کردن بهشت‌اند! یعنی کاری را که زوئن‌ها می‌خواستند در کلخوزهایشان بکنند و با ناکامی روبه‌رو شدند.

مقالات ملکی از نوروز تا خرداد سال ۱۳۳۲ چاپ شده بود و به نظر می‌رسید که باید دنباله داشته باشد که یک‌باره قطع شد و دو سه سالی قضیه اسرائیل مسکوت ماند. تا شماره دهم «نبرد زندگی» (به جای مجله علم و زندگی توقیف شده، درمی‌آمد) که در اردیبهشت سال ۱۳۳۵ منتشر شد. حاوی برگزیده‌ای از «قطعه‌نامه بین‌الملل سوسیالیست‌ها درباره خاورمیانه» با اشاره‌ای جانب‌گیرانه نسبت به اسرائیل، در آن ناآرامی‌های تبعی و طبیعی مرزهای اعراب و اسرائیل.

تمام آن قطعه‌نامه هم که منتشر می‌شد، با انگ مهر باطله‌ای که استالینیست‌های روس یا روسوفیل جهان، بر بین‌الملل سوسیالیست زده

در آن سال‌های اوج قدرت استالین در روسیه و سال‌های تازه نفسی کودتاچیان ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ در کشور، آن‌چه به جایی نمی‌رسید، فریاد بود. به‌ویژه که در چاه باشد.

اما این فریاد را، برخی از روحانیان حوزه در قم، شنیدند و به مجله علم و زندگی و ملکی و گردانندگان آن اعتراض کردند. ملکی، با وجودی که خودش به اعتباری آخوندزاده بود،^۱ اعتراض قم را شاید به جهت لحن عصبی و بیشتر از حد انصاف امر به معروف و نهی از منکر کننده آن نگرفت و پس از گذشت دو سالی (به علت توقیف‌های پیاپی «علم و زندگی» و «نبرد زندگی») برای بار دیگر در شماره دی‌ماه ۱۳۳۷ «نبرد زندگی»، مقاله‌ای نشر یافت زیر عنوان «مسأله اعراب و اسرائیل» که هجده صفحه‌ای می‌شد. دو صفحه مقدمه خود ملکی و باز بی‌نام و امضا. اما به نوعی استمالت‌جو، از «قم» و توضیح دهنده آن‌که مجله، بیرون از حوزه تعصبات مذهبی، سر تحقیق و پژوهش دارد نه قصد جانب‌گیری. و سپس پانزده شانزده صفحه مقاله تحقیقی منوچهر صفا و در حوزه بررسی روابط تاریخی دو قوم عرب و یهود.^۲ سوم، مقاله داریوش آشوری بود در سال چهل یا چهل و یک که در ایام دانشجویی و بنا به توصیه ملکی، به اورشلیم دعوت شد. از مهر آباد پرید و در تل‌آویو

۱. صاحب رساله لقاء الله، آیت‌الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، عمو و نایدری مرحوم خلیل ملکی است و این مطلب را «کاظم ملک» برادرزاده مرحوم ملکی برایم گفت «رساله لقاء الله» آخرین بار توسط سید احمد فهری و نهضت زنان مسلمان، در سال ۱۳۶۰ تجدید چاپ شد.
 ۲. نگاه کنید به صفحات ۳۳ تا ۵۰ «نبرد زندگی»، شماره دی‌ماه ۱۳۳۷ که ارگان تنوریک ملکی و سوسیالیست‌ها محسوب می‌شد. اگر مشخصه دیگری ندام، مربوط به خود مجله است که این دقت‌ها را نداشت.

نشست و جا خوش کرد و گزارش مجذوبیتش، باب دندان مطبوعات آن روز از آب درآمد.^۱

و جلال تمام این مقالات و شیفتگی‌ها را در مطبوعات فارسی دیده بود که به اسرائیل رفت و به سبک خودش علاوه بر سیر در آفاق، سیری هم در انفس کرده بود و طی آن دو هفته سفر و مهمان‌بازی اسرائیلی‌ها، بیست صفحه یادداشت روزانه از خود به یادگار گذاشت.

در همان دفتر خشتی سفر فرنگ که ۱۷۷ صفحه ریز با خودکار یادداشت شده و بیست صفحه آخرش، حوادث ایام سفر اسرائیل و چون من در «از چشم برادر» مختصری بیشتر از گلابمان، سرکار خانم دانشور، همسر جلال، توضیح شیوه نت‌برداری و نگارش جلال را دادم، در این مقام، بیش از اندک زیر، دیگر زاید می‌دانم چیزی بگویم.

جلال از یادداشت‌های روزانه‌اش، چندین نوع استفاده می‌کرد چنان‌که از یادداشت‌های روزانه فرنگ و اسرائیل استفاده‌های زیر را برد.

۵. استفاده نخست

انجام یک سخنرانی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی دانشکده ادبیات تهران و در اسفند سال ۱۳۴۱؛ یعنی یک تا دو هفته پس از سفر. پنج صفحه نت‌برداری، برای آن مجلس سخنرانی اولی استفاده جلال بود که آن پنج صفحه را در همین مقدمه، خواهید دید. پس از آن که ۳ نکته روشن‌گر را باز کردم.

۱. آشوری بارها در مقالات بعدی‌اش، جلال را مشت و مال داده است و اولین آنها را، در زمان حیات جلال به قول خودش چیزکی نوشته و پاره کرده بود. بعد جلال او را تشویق کرده

۱. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در سال ۱۳۳۶ تأسیس شد زیر سایه و به نام استاد نیک‌نفس و دقیق و با وسواس جامعه‌شناسی دانشگاه، دکتر غلامحسین صدیقی که وزیر کشور دولت ملی هم شد؛ اما با مایه و به کام دکتر احسان نراقی که جوانی بود از فرنگ بازگشته و با سابقه آخوندزادگی‌اش (از نواده ملای نراقی) چون و چرا کننده، تازه نفس و به گونه خاص خود معترض به چماق «متدلوزی و استاتیسیتیک» غرب‌زدگان و کسانی که می‌پندارند در فرهنگ ایرانی سابقه تفکر و تحقیق نیست.^۱

این ایراد نراقی، بر غرب‌زدگان امثال دکتر جمشید بهنام و دکتر شاپور راسخ - که چه بسا در فرنگ هم با نراقی در آویزه‌هایی داشته‌اند - گران آمد.^۲ و هر کجا توان داشتند، چوب‌هایی لای چرخ او می‌گذاشتند، از

۱. مؤسسه (مطالعات و تحقیقات اجتماعی) از مرحوم جلال آل احمد و عده‌ای از دوستان ایشان خواست که به روستاهای ایران بروند و درباره آن‌چه «فرهنگ عامه و فرهنگ روستایی» نامیده می‌شود تحقیق کنند. از گوشه و کنار، بسیاری از فرنگ‌رفته‌ها به ما اعتراض کردند که این کارها درست نیست. علمی نیست. ما گفتیم چه عیبی دارد که در جوار کارهای علمی شما، شیوه قدیمی سفرنامه‌نویسی ناصر خسرو نیز حفظ شود؟ چرا نباید این اصالت پایدار بماند؟ اکنون پانزده - شانزده سال از آن می‌گذرد. باو می‌بینم که همان قبیل مطالعات و تحقیقات ظاهراً غیر علمی، از پرسش‌نامه‌نویسی‌ها، جداول و نمودارهای علمی امروزی به مراتب اصیل‌تر و نتیجه‌بخش‌تر بوده است...». (از متن سخنرانی دکتر نراقی در شهریور ماه ۳۵، یعنی سال ۱۳۵۵ در کنگره تحقیقات ایران‌شناسی. من آن را نقل کردم از صفحه ۹۵ و ۹۶ «طبع خام» ایشان چاپ سال ۱۳۵۶ و ناشرش انتشارات توس)

۲. پندار من آن است که نراقی از طریق غبطه و حسد همگنان یا هم‌درسان فرنگش که در ایران مورد وثوق سازمان امنیت بودند (افرادی امثال دکتر بهنام، دکتر راسخ، دکتر کاظم و دیعی و...) یا دست‌کم از طریق ابدالان جوان آنان، مشهور شد به آن‌که یکی از پنج تن از برنامه ریز ساواک است که به‌طور هفتگی با پرویز شاپی، مقام امنیتی ساواک و متصدی امور



جمله: در سازمان برنامه که مقر و سکوی ترقی آنان بود و ایجاد یک مؤسسه نوین، نیازمند کمک‌های مالی سازمان برنامه بود که چند تنی از معاندان نراقی، در آن دستگاه، مقام و نفوذ کلامی داشتند و مؤسسه نراقی، مطالبات را که در عمل، مؤسسه نراقی شهرت یافته بود، در فشار می‌گذاشتند، فشاری که لازم بود خنثی شود.

۲. پذیرش سخنرانی و دعوت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی از طرف جلال، مسبوق بود به اطلاع و آشنایی قبلی او از افکار و احوال نراقی که از جلال کوچک‌تر بود (سه چهار سالی) و در حوادث سیاسی سال‌های حکومت ملی دکتر مصدق، به‌طور غیرمستقیم، هر دوی آنها خط واحدی داشتند.^۱ جلال حامی دکتر مصدق و نراقی یار آیت‌الله کاشانی و این دو بزرگوار، دو دولتمردی که بیشتر از یک سال همگام بودند. و الا جلال ارادت خاص مرا به دکتر غلامحسین صدیقی - استاد

روشنفکران، مجالست دارد شایعه می‌گفت آن پنج استاد دانشگاه، همکار یا عضو ساواک عبارتند از: دکتر شاپور راسخ، دکتر جمشید بهنام، دکتر کاظم ودیعی، نراقی و یک دکتر و استاد دیگر که خاطرم نیست. من هم چون جلال، نراقی را از سبک آن دیگران نمی‌دانستم. به‌ویژه که در آن ایام عادت نداشتم به شایعاتی اعتنا کنم که جلال را و بعدها خود حقیر را نیز عضو ساواک، جار می‌زدند. در مورد سه نام نخستین، این شک را ندارم.

۱. احتمال می‌دهم آشنایی دیداری آنان، توسط دکتر امیر حسین جهانگیر افشار افتاده باشد. دوست دوران دبیرستان جلال. و دوست ایام تحصیل فرنگ نراقی. هر چند در جلسه شامی که در سال ۱۳۳۷ و در فرانسه (پاریس) مهمان نادرزاد بودم، علاوه بر نراقی و امیر جهانگیر، ناصر عصار نقاش - که او هم از دوستان قدیم جلال و دکتر نراقی بود - حضور داشتند. نراقی در آن ایام در یونسکو هم بی‌نفوذ نبود.

اما آشنایی و ارتباط بعدی و عمیق‌تر آنان، توسط دکتر حسین توکلی اتفاق افتاد. دوست دوران دبیرستان تا دانشگاه جلال. که در سال‌های ۳۵ یا حوالی آن به ایران بازگشت. و عیال آمریکایی داشت. و مدیر امور فرهنگی سازمان برنامه شد. و قادر بود کارشکنی‌های رقبای

جامعه‌شناسی‌ام - که مؤسسه مطالعات به نام او علم شده بود، نداشت.^۱ علاوه بر آن که جلال از محافل و اساتید قدمایی دانشگاه، دوری می‌جست.^۲ دانشگاهی که طاق‌ت تحمل افرادی چون دکتر محمدباقر هوشیار (استاد مسلم تعلیم و تربیت) و دکتر مظفر بقایی کرمانی (استاد اخلاق دانشکده ادبیات) را نداشت و می‌پندارم آنان تا به آخر، به مقام استادی ارتقا نیافتند و در همان مقام دانشیاری، اولی به رحمت حق پیوست و دومی به بازنشستگی و سکوت.

اشاره دکتر نراقی به ارتباطش با جلال (نخست در سخنرانی شهریور ماه ۱۳۵۵ او در «کنگره تحقیقات ایران‌شناسی» و سپس در مجموعه مقالات «طمع خام» وی که انتشارات توس در ۱۳۵۶ منتشر ساخت) وافی به مقصود نیست. هر چند به حسب مقام، نراقی به بخشی از واقعه ارتباط خود با جلال اشاره‌ای دارد، اما تمام واقعیت، مکتوم مانده است. و اگر دکتر سیروس طاهباز در مقدمه چاپ دوم یوش^۳ به گونه‌ای کنایی و

۱. دکتر غلامحسین صدیقی، استادم، وزیر کشور مرحوم دکتر مصدق بود. و بار غار دو استاد دیگرم دکتر علی اکبر سیاسی (رییس دانشگاه و بعد رییس دانشکده ادبیات) و دکتر یحیی مهدوی. و این سه تن، مشهور بودند به «سه بار دانشگاهی».

۲. اگر جلال در سال ۱۳۳۰ از خیر دفاع از رساله دکترای ادبیاتش تحت عنوان «قصه و هزار و یک شب» گذشت (که فعلاً رجوع کنید به مقدمهٔ چهل طوطی اصل)، و یا اگر جلال از زیر بار وصایت مرحوم نیما یوشیج (که او را همراه دکتر جنتی عطایی و دکتر محمد معین وصی و ناظر چاپ آثارش کرده بود) شانه خالی کرد، در ارتباط است با تلقی و شناخت جلال از مدیریت حاکم بر دانشگاه، یعنی حاکم بر فرهنگ عالی مملکت. پاسخ به این دقایق را، خواننده باید صبر کند تا یادداشت‌های روزانه جلال و یا دست‌کم «از چشم برادر» این نگارنده چاپ شود.

۳. «یوش» اثر تحقیقی سیروس طاهباز، «فشندک» اثر هوشنگ پور کریم، «ایلخچی» اثر دکتر غلامحسین ساعدی و «جغرافیای طالقان» از زمره آثار بود که زیر نظر جلال و آرم و انگ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی برای اول بار چاپ شدند.

گلایه آمیز با نراقی برخورد کرده است، چه بسا از سر همین عدم دقت‌ها باشد در یادآوری وقایع.

۳. جلال از جانب دشمنانش، رهبران حزب توده و استالینیست‌ها، بارها متهم شد؛ بود به عامل امپریالیست‌های امریکایی، عضو ساواک، انشعابی (در موضع منافع)، مرتجع و آخوندزاده... اما نسبت‌هایی چون: پرخاش‌گر، باندباز، صاحب دارو دسته، مرشد مریدطلب، تیز کننده کارد جوان‌ها برای پوست کندن از رقبایش (!)، ایفا کننده نقش لومپنیسم در نویسندگی و... بسیاری القاب دیگر و همه اعطا شده از جانب استادان یا شاگردان، آشنایان یا دوستان، و خلاصه انبوه ریز و درشت غرب‌زدگانی که با جلال لاف دوستی و آشنایی و حتی شاگردی می‌زدند. جای اما دارد^۱ این اماها را اگر دکتر نراقی درنیابد که در آن زمان درنیافت - نقل نامه‌ای از ایشان با حاشیه‌ای، شاید بی‌جا نباشد:

جناب آقای آل احمد! در اجرای طرح انتشار مونوگرافی، خواهمشمند است ترتیب چاپ و انتشار دفترهای چندگانه مونوگرافی را فراهم بفرمایید. همان‌طور که اطلاع دارید، اجرای این طرح به‌طور کلی (اعم از تدوین دفترها و به مصرف رساندن اعتبار مصوب) زیر نظر جنابعالی است. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، چنان‌چه چاپ این دفترها را نیز تقبل بفرمایید سپاس‌گزار خواهد بود. مدیر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی - دکتر احسان نراقی.^۲

۱. در «از چشم برادر» در باب این القاب اعطایی به جلال سخن رفته است.

۲. اصل نامه روی کاغذ مارک‌دار دانشگاه تهران و به شماره ۷۸۹/۱ مورخ ۴۱/۴/۹ همراه

ای کاش دکتر نراقی در موضع و موقعی بود که می توانست از موانع و سدهایی که پیش راه سلامت و منطق فعالیت های فرهنگی او سبز می شد، با دقت و با نام یاد کند. و ای کاش ملزم نمی شد به آن که تظاهر کند، مؤسسه جلال و دوستانش را به خط کرد تا بروند در روستاها و به سبک قدمایی و ناصر خسروی تحقیق کنند. و ای کاش می توانست دریابد چه حمایت های پنهان قلمی و حتی قدمی، جلال برداشت تا افراد نادری چون نراقی، از دانشگاه تهران - جایگاه فسیل های زنده اما متحرک که دانشگاه تهران را گاهی فرزند خود می پنداشتند و گاهی رضاشاه را پدر فرهنگ نوین می نوشتند - پرت نشوند. (نگاه کنید به «سیر فرهنگ در ایران» و «یادگار عمر» دکتر صدیق اعلم).

اگر جلال پذیرفت برای مؤسسه مطالعات دانشگاه، سلسله انتشارات آبرومندی را به طور موقت نظارت کند، یا اگر پذیرفت در سالی سخرانی کند که بوی پیری و کهنگی از در و دیوارش می بارید، به خاطر حمایت از شخص دکتر نراقی جوان و پرشور و اصیل و با تحمل در برابر بسیاری از ناروای های حکومت جبار وقت بود. مکتوم ماندن این دقیق، از جانب دکتر نراقی که به زعم من بین همگنان خویش، همفکرترین و متوازی الراهترین فرد با جلال بود، بدون آن که سوابق افس

طرح... زیر نظر جناب عالی است» دروغ نمی نویسد. اما دوستان نراقی از وی انتظار نداشتند که تمام حقیقت گفته نشود. جلال چه سمتی در سازمان برنامه که اکثراً جای نم کرده های حکومت بود داشت و چه حقوقی از آن سازمان گرفته بود که اجرای طرحی «به طور کلی اعم از تدوین دفترها و به مصرف رساندن اعتبار مصوب» سازمان برنامه زیر نظر او باشد؟ با شناختی که من از نراقی و مضایق او دارم، فهم این نوع کلی گویی ها، قابل تسامح است. اما برای جوان ترها چه؟

و الفت شخصی چندانی با هم داشته باشند، برای نراقی یک وظیفه تازه‌ای مطرح می‌سازد که روشن‌تر و گویاتر از آنچه گفته و نوشته، بگوید و بنویسد.

جلال هم افرادی چون دکتر غلامحسین ساعدی، دکتر سیروس طاهباز، هوشنگ پور کریم و... را وادار نکرده بود که بروند تحقیق کنند در روستاها، آنان کارهایی کرده بودند و آماده داشتند و جلال از احوال آنان و کارهایشان با خبر بود. همان‌طور که از احوال آن بنده خدایی که می‌خواست برای کتاب ماه «آریستوفان» را ترجمه کند، اطلاع داشت و به او گفته بود:

«غرب بس است. از چین و هند و ژاپن مطلب بیاور!» و آن بنده خدا به دل گرفت که گرفت.

سخنرانی جلال در مؤسسه مطالعات

چهار صفحه خشتی از یک کلاسور سه قلابه و یک صفحه کاغذ خشتی با آرام وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) حاوی نت‌های سخنرانی اوست در مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی که ده - دوازده روز پس از بازگشت از سفر انجام شد. تنها تغییری که من داده‌ام، گذاشتن (ستاره) است به جای - (خط تیره) در ابتدای سرفصل‌هایی که جدا جدا مورد توجه او بوده. مشخص کردن و درشت نوشتن کلمه و یا عبارتی، از خود جلال است. خواننده توجه دارد که در چنین متنی، نباید دنبال انسجام و پیوستگی عبارتی باشد که با نقطه یا خط تیره، دنبال هم

آمده است.

مقدمه: از من خواسته شده بود درباره اسرائیل حرف بزنم. اما مشیت نمونه خروار است. پس کیبوتص نمونه فلان. در عین حال که گزارش دهنده‌ام، گزارشم خالی از نظر شخصی نیست. پس با تردید تلقی کنید [ش] و الخ. و به گمانم جنبه تکنیک قضیه مطرح نیست. چون من کشاورز نیستم. جنبه اجتماعی آن مطرح است.

نخستین برخورد: در کتاب از کی؟ و چه جور؟ [با اسرائیل آشنا شدم]. ص ۵۶ «زرژ مادول» دیده شود. و دزدان در شب کویستلر. و در واقع چگونه؟ سه روز در یک «کیبوتص» زندگی کردن و دو سه تا «مشاو» را دیدن.

[کیبوتص] نوع خاصی از مزرعه یا ده [است]. اما برای کسانی که اهل مطالعه‌اند تازگی ندارد. «روبرت اون» و «سن سیمون» و «اوتویی» نمونه‌های مذهبی مانویان، باطنیان اسماعیلی‌ها و غیره... و کلخوز و کیبوتص، هر دو از روسیه سرچشمه گرفته؛ ضد بورژوازی بودن و ضد بزرگ بودن. سوسیالیسم اوتویی [ناکجا آبادی] و بعد «بازگشت به طبیعت و رها کردن زندگی منحن شهری» هارون داوود گوردن، به علت نوع مهاجرت یهودیان، به علت نوع مهاجرهای اروپایی با فرهنگ بالاتر، [یا به علت] فرار از اروپا و فرار از سیستم‌ها و فرار از ماشین، یا به علت عدم امنیت در فلسطین، یا به علت نوع شغل یا تهیه زمین [به کمک و با سرمایه‌گذاری بانکدار یهود فرانسوی، هارون روچیلد] مؤسس صندوق ملی یهود یا بنیاد ملی یهود، یا به علت قَلّت مدت، برای استقرار و تحول. «کیبوتص» (جماعت) و بعد «مشاو» (مشاء و مفروز) تأسیس شد.

در آغاز: اولین کیبوتص (Daggania) در چهار کیلومتری جنوب، زیر دریای جلیل - طبریه در سال ۱۹۰۹.

و اولین مشاو نحلل (دایره وار) در ۱۳ کیلومتری شرق ناصره در سال ۱۹۲۱. و امروز: ۳۳۴ مشاو با ۲۱۶۰۰ خانوار جمعیت، شامل ۱۰۴۰۰۰ نفر [و] ۲۴۵ کیبوتص (۷۸ تاشان مهم) شامل ۷۰۰۰۰ نفر (اگر اسم خانواده نمی آورم برای این که...) پس رشد مشاو بیشتر است. و کیبوتص دایره بسته ای است و اگر جمعیت اسرائیل را ۲/۵ میلیون بگیریم در حدود ۱۶/۱ جمعیت در [این مزارع نو، یا دهات مستقر است].

نقاط اشتراک

۱. در هر دو، از تأسیسات مسلح دولت در آنها خبری نیست. هر دو دشتبان مسلح از خودشان دارند. و خاطره آن شب و دیدن آن دو نفر...
۲. در هر دوشان مزدوری ممنوع است. حقوق بگیر نیست. مگر در مواردی که اهل محل نباشد. و نمونه دادن منشی مشاو و گارسون هتل و غیره...

۳. در هر دو، اقتصاد و زراعت رهبری شده است. طبق آب و هوا به چهار دسته تقسیم شده اند: کشت بهار، میوه داری، دامداری، کشت گندم و جو. و اگر اقتصاد صنعتی باشد نیز سوسیالیسم و غیره دولتی.

۴. و هر دو، دهاتی نو سازند.

۵. در هر دو مورد، زمین و آب، ملک ملت است و تعلق پذیر نیست. زمین برای ۴۵ سال در اجاره او است و تجدید می شود. و اگر تعلقی هست، بر اعیانی است. که آن هم در مشاو است.

میان خودشان به رأی و نظر، حل می‌کنند.

فرق ظاهری یک کیبوتص و یک مشاو:

۱. بزرگ‌ترین ساختمان در کیبوتص، مرکز اجتماع است. که ناهارخوری و سالن اجتماع هم هست. و در مشاو، بزرگ‌ترین ساختمان، انبار غلات و علوفه و غیره است.

۲. خانه‌ها در مشاو پراکنده و تک‌تک [افتاده]‌اند. و در کیبوتص مجتمع و ردیف هم.

۳. در کیبوتص پناهگاه هم ساخته‌اند، ولی در مشاو هنوز خبری نیست.

۴. کیبوتص‌ها بیشتر در نواحی مرزی پراکنده‌اند، ولی مشاوها بیشتر در نواحی دور از مرز: ۵۳ درصد در مرکز لاکیشن و جنوب، ۳۰ درصد در شمال اورشلیم، ۷۰ درصد در جلیل.

و به این دلیل کیبوتص در شرایط خاص بی‌امنیتی ساخته شده... و توضیح [بدهم]؛

فرق ساکنان مشاو و اعضای کیبوتص

۱. عضو کیبوتص معمولاً فرهنگ دیده است. و بیشتر از فرنگ و غرب آمده و گرنه به هر صورت و در حدودی از شعور هست که به خاطر ایده‌آل، چشم روی خیلی چیزها بکشد. اما در مشاو چنین نیست. فقط باید حساب دخل و خرج را داشته باشی در حالی که در مشاو هم آدم فرهنگ‌دیده هست ولی لازمه‌اش آن‌چه گذشت نیست.

۲. عضو کیبوتص به خانواده تکیه ندارد، اما در مشاو تکیه دارند. بچه‌ها، جوان‌ها جدا. و توصیف زن و شوهر دو عضو [در کیبوتص

و مشاو].

۳. عضو کیوتص در سابق حتماً کشاورز نبوده، ولی در مشاو چنین نیست. ممکن است کشاورز هم بوده و به دلیل اینها، عضو کیوتص به زمین پناه آورده است تا قصد انتفاع داشته باشد. و توضیح [بدهم]

۴. در کیوتص هیچ کس مالک چیزی نیست به جز لباسش که با همان می آید و با همان می رود. اما در مشاو سرفقلی می گیرد و می رود. حقوقش را از کاری که کرده و الخ، به دیگری واگذار می کند و علاوه بر آن، به تعداد سال های عضویتش، مزد یک روز کار را، حزب، در سال های عضویتش در مشاو می گیرد، با سی درصد اضافه.

امور کدخدایی

۱. در کیوتص هر فرد، رأیی دارد. هفته ای یکبار جلسه. سالی یکبار مجلس همگانی. هیأت مدیره ۷ یا ۹ نفره. در مشاو هم هر فرد رأیی دارد. اما سه چهار هفته ای یکبار جلسه. و سالی یکبار مجلس همگانی. با همان هیأت مدیره های هفت یا نه نفره.
۲. در کیوتص فرد مالیات نمی دهد. کیوتص می دهد. جامعه می دهد. اما در مشاو، خانواده مالیات می دهد. درست است که آن جا هم [مالیات] را مشاو می دهد. اما حسابش را دستش می دهند.
۳. در کیوتص فرد، مزد هم نمی گیرد، خوراک، مسکن، لباس، خوردی کردی کاری می کند. با سالی صد لیره پول جیب و هر چهار نفر یک روزنامه. منافع کیوتص صرف توسعه می شود. ولی در مشاو نه.
۴. تا هجده سالگی در کیوتص، تحصیل، ۲ سال خدمت اجباری و بعد عضویت (صفحات ۴۹ و ۵۰ هندبوک [کتابچه دستی راهنما]).

۵. مشاوره تعاونی نمونه‌ای که همه جا می‌توان داشت. اما کیبوتص از مختصات اسرائیل است.

تمایلات جدید در کیبوتص

۱. نگهداری بچه‌ها با خود (صبحانه، خوراک و غیره...).
۲. صنعتی در جنب کیبوتص گذاردن. چون سرمایه‌گذاری‌های ساختمانی کامل شده حالا شلتر (پناهگاه و آشیانه هواپیما؟) می‌سازند و مرد از شهر گریخته، دارد دوباره شهر می‌سازد. آن که به زمین پناه آورده بود حالا دلش را زده است.
۳. کیبوتص کم‌کم بدل به بشت شده است مردان سیاست در ایام تعطیل به آن [جا] می‌روند، روی کارت ویزیت و در سوابق سیاسی خود از آن دم می‌زنند که عضو قدیم‌ترین کیبوتص‌اند و الخ.
۴. کیبوتص، همان حوزه اولیه‌ای است که اسرائیل در آن به وجود آمد. عین نخستین حوزه‌های مخفی مسیحیان در دخمه‌های روم.

۶. استفاده دوم

استفاده دومی که جلال از روی صفحات ۱۵۷ تا ۱۷۷ دفتر خشتی (سابق‌الذکر) یادداشت‌های روزانه خود به نام «سفرنامه فرنگ (پاریس، ژنو، آلمان، هلند، انگریز) و در برگشتن به ولایت عزرائیل - زمستان سال ۱۳۴۱» کرد، تنظیم طرحی بود برای نگارش سفرنامه ولایت عزرائیل. روی پنج صفحه باریک و نازک و در اصطلاح اهل چاپ، روی «کاغذهای کناره» یادداشت شده. نقل عین آن یادداشت را در این جایگاه خالی از فایده نمی‌دانم. شماره گذاری‌های اول سرفصل‌ها تدبیر من

است. خود وی، بدون شماره سر فصل‌ها را نوشته و زیر آن را دو خط تیره () کشیده.

طرح کار انگارش [ولایت عزرائیل]

۱. آغاز یک جذبه

با خاطره یاشه و ادیم شروع کنم - انشعاب و جایگزین کردن کیبوتص و کلخوز - شروع حکومت اسرائیل و اخبار آن - ما و اسرائیل در طول تاریخ - کتاب گریستلر «دزدان در شب» - محاکمه نورنبرگ و آدم‌سوزانی‌ها و روضه‌خوانی در مبانی.

۲. ولایت لیلی پوت‌ها

با مذاکرات با بازرس فرهنگ شروع می‌کنم - بی‌شرق و غرب بودن - صبرا - لوله‌کشی لاختیشن. مردک ایرانی و خانه‌اش - جمعیت، اختلاط - اسفردادی و غیره - حیدری نعمتی جدید و دم خروس استعمار.

۳. ایمان و بی‌ایمانی

با مذاکرات با آن آقا معلم و آن نمایش شروع می‌کنم و بعدش با بوق و کرنا دعوت تبعه و آن کنیسه‌ها - نیهیلیسم ماشین و در متن آن و فرار از آن - سر پل فرنگ و فرنگی‌مآبی در شرق - ترس، گناه، کفر و دیگر مفاهیم یهودی خصیدیم‌ها.

۴. سنگ اول بنا زیر پی می‌ماند

با مذاکرات با آن یارو (Durer) شروع کنم درباره فیلم «هیروشیما،

شدن، تجدید نظر، مرگ کیبوتص، سنگ اول بنا زیر پی می ماند. وحشتی نیست.

۵. تیری در پهلوی یا عصایی به دست؟

با سخنرانی آن یارو شروع کنم - سخنرانی آن مردک «توفیق تویی» و سرمایه گذاری - مهاجران، اعراب، ترس از آنها - شوینیسیم ساختگی اعراب - رافضی بودن ما - نقش ما که عرب نیستیم.

۶. یاری های بخت

با دیداری از کلیسای شاگال شروع کنم - بیمارستان حدثه - اراضی قدس و هر قدمی، خاطره ای - سرمایه گذاری فردی و دسته جمعی ذی نفع - کادر فراوان اروپایی - مردک اسکاتلندی لایخین، جمع و جور بودن ولایت.

۷. ریخت یا شمایل مملکت

تنها اورشلیم است و ناصره که ریخت دارند - تل آویو، بی سیماست - حیفا مختصری بیروت است با عمارت های زشت و سریع - درخت کاری ها و جنگل ها - برگردان زمین.

۸. هنوز آب از آسیاب ها نیفتاده

با خاطره آن شب اول شروع کنم - داستان آن بچه ای که عیال می داند - ده کودکان و مسائل جنسی و غیره - مذاکرات با کارمندان وزارت خارجه ای - بچه هایی که به دزدی و غیره به کیبوتص گریخته اند.

۹. رفاه و لوکس

با خاطره مشاو کفرهش شروع کنم - مشاو و کیبوتص و تعدادشان -

کیبوتص‌ها از رشد ایستاده‌اند - بودجه بهداری هیستادروت، سه برابر بودجه وزارت بهداری.

۱۰. آغاز یک نفرت

با خاطره تماشای فیلم اکودوس شروع کنم - آن‌ور سکه جهود بازی - رسیروسیه [مقابله] عرب و جهود و الزام وجود هر دوشان - به ترس زنده بودن اسرائیل و الخ - وحدت ضمنی اعراب به علت وجود اسرائیل - مطمئن‌ترین سرپل سرمایه‌گذاری غرب در خاورمیانه - راه اسرائیل: در تن شرق رفتن، نه در لباسش - فعلا در لباسش رفته‌اند (زیان و خط).

۱۱. شهر سفد و نقاش‌ها

و آن زنک و تابلویش - در مملکت من مذهب را می‌کوبند - در مملکت آنها هم مذهب ملاک عمل نیست و بدتر از آن مرکزیت است برای مذهب بهایی و الخ...

۱۲. فصل دیگری هیستادروت

مأخوذ از مقاله ملکی - هیأت حاکمه اسرائیل کیست؟ - هیستادروت چیست؟ - علاقه‌مندی از کجاست؟ - در آخر، بیلیوگرافی از آنچه درباره اسرائیل در آمده - مقاله ملک درباره کیبوتص و مقاله آشوری.

۱۳. یک فصل درباره یهود و ضد یهود

در مقدمه‌ای کوتاه - چگونگی تهیه وسایل سفر و این که چگونه با «رفیعا» آشنا شدیم - و تشکرات از حضرات رفیعا و «گیتا زیلیر» و مدیر موزه تل‌آویو - و قضیه بهایی و اسرائیلی.

۱۴. برای فصل آخر

بیاورم حرف و سخن با آن مردک یک دست را و با تورگمن. و اشاره به این که با این گوساله‌ها هم حرف و سخن داشتیم و به هم زدیم و الخ - انتخاب زبان عبری برای وحدت دادن ملغمه آدمی - انتخاب خط عبری، برای تظاهر دادن به این وحدت - و اسرائیل، از هر دو نظر، چه در وحدت‌ها و چه در تفرقه‌هایش آینده‌ای تاریک دارد:

در وحدت‌ها

از مصر ترسیده‌اند و کینه به دل گرفته‌اند و در نتیجه حالا با روی دیگر سکه نژادی کار می‌کنند.

در تفرقه‌ها

از طرفی دچار ارتدوکس‌های خصمیدیم‌اند. و از طرفی دچار نیهیلیسم ماشین.

۷. استفاده سوم

استفاده سومی که جلال از بیست صفحه یادداشت‌های روزانه دو هفته سفر به اسرائیل کرد، پاسخ مثبتی بود که به دوست بیست‌ساله‌اش دکتر ناصر وثوقی داد، برای نوشتن یک مطلب تازه و بکر «اندیشه و هنر ویژه جلال آل احمد». و در زمستان سال ۱۳۴۲، یعنی کمتر از یک سال فاصله با بازگشت از سفر اسرائیل. و جلال «ولایت اسرائیل» را داد که چند ماهی طول کشید تا شماره ۴ دوره جدید اندیشه و هنر در مهر ۱۳۴۳ درآید. مقاله‌ای که هفت صفحه از یک شماره ۱۹۶ صفحه‌ای را اشغال کرد. یعنی بخشی از فصل اول و دوم همین کتاب که البته در آن شماره

مجله، با حدود بیست مورد حشو و اضافات چاپ شده بود. (دکتر وثوقی هم زیر فشار سانسور زمان، در واقع مجله ماهانه نبود که در می آورد. امکان نامه بود که منتشر می ساخت. و بدون هیچ نظمی در انتشار منظم آن که میسور نبود.)

در این کتاب، آن مقاله یا فصل اول و دوم کتاب حاضر، بدون آن حشو و زوائد چاپ شده است، که چون خود جلال درباره کم و کیف آن «ویژه جلال آل احمد» نوشته است^۱ من توضیح بیشتری نمی دهم. اما ذکر یک خاطره را بی سبب نمی دانم.

حضرت حجة الاسلام سید علی خامنه ای در کلام تجلیل آمیزی از جلال، قبل از آن که به ریاست جمهوری انتخاب شود، در یادداشتی که در پاسخ انتشارات رواق نوشته، با این عبارات یاد کردند:

با تشکر از انتشارات رواق، اولاً به خاطر احیاء نام جلال آل احمد و از غربت در آوردن کسی که روزی جریان روشنفکری اصیل و مردمی را از غربت در آورد، ثانیاً به خاطر نظرخواهی از من که بهترین سالهای جوانیم با محبت و ارادت به آن جلال آل قلم گذشته است....

دقیقاً یادم نیست کدام مقاله یا کتاب، مرا با جلال آشنا کرد. دو کتاب «غرب زدگی» و «دست های آلوده» جزو قدیمی ترین کتاب هایی است که از او دیده و داشته ام. اما آشنایی بیشتر من

۱. نگاه کنید به «یک چاه دو چاله» نوشته جلال - که هر چند در خرداد ۱۳۴۳ نوشته شد، و جلال کوشید آن را در همان ایام در یکی از فصل نامه هایی که برخی از دوستان در می آوردند چاپ کند، اما موفق نشد و ناچار ماند تا سال ۱۳۵۷ که انتشارات رواق آن را در آورد. رساله

به وسیله و به برکت مقاله «ولایت اسرائیل» شد که گله و اعتراض من و خیلی از جوان‌های امیدوار آن روزگار را برانگیخت. آمدم تهران (البته نه اختصاصاً برای این کار). تلفنی با او تماس گرفتم و مریدانه اعتراض کردم. با این که جواب درستی نداد، از ارادتم به او چیزی کم نشد. این دیدار تلفنی برای من خاطره‌انگیز است. در حرف‌هایی که رد و بدل شد، هوشمندی، حاضر جوابی، صفا و دردمندی مردی که آن روز در قلعه «ادبیات مقاومت» قرار داشت، موج می‌زد....^۱

گلایه آقای خامنه‌ای و بسیاری از جوان‌های امیدوار حوزه به مقاله «ولایت اسرائیل» (که در مهر ماه ۱۳۴۳ در اندیشه و هنر چاپ شد) دومین گلایه «حوزه» است از روشنفکران زمان. گلایه نخست را، نشان دادم که ده سال پیش «قم» از مرحوم ملک‌ی و علم و زندگی کرد. با وجود این یادآوری چند نکته زیر نیز خالی از فایده نیست:

۱. مقاله‌ای که زیر پوشش نامه یک دوست ایرانی فرنگ نشسته جلال در «جنگ هنر امروز» دکتر سیروس طاهباز چاپ کرد و هفته‌نامه «دنیای جدید» را به توقیف ابدی گرفتار ساخت در سوم تیر ماه ۱۳۴۶ و در نسخی محدود منتشر شد که یا روشنفکر جماعت، در همان ایام آن را ندید و یا آن را درخور توجه ندانست. آن نامه ساختگی جلال، تا صرب و زور ساواک را بگیرد، نام «آغاز یک نفرت» را داشت که خود وی و یا دکتر سیروس طاهباز ناشر اول آن، مصلحت ندیده بودند با چنان عنوانی، حساسیت و عصیبت سانسور را برانگیزند. (که البته این ملاحظه و

۱. نقل از چهار صفحه دست نوشته سید علی خامنه‌ای که در اختیار رواق است و اصل آنها در «از چشم برادر» خواهد آمد.

مراعاتشان درست درنیامد و ساواک نه تنها اکثر نسخ آن را جمع کرد، بلکه هفته‌نامه مزبور را تعطیل نمود). اما از ظرایف روزگار این‌که آن مقاله را نیز روحانیت آگاه دید و نسبت به تکثیر آن احساس مسؤولیت کرد و با افوازش یک مقدمه سه صفحه‌ای با امضای «ابورشاد» و توسط «شیر نذیر» دوبار آن را در قم به صورت یک رساله ۳۲ صفحه‌ای رقیعی منتشر ساخت. یکبار در پنج‌هزار نسخه و یکبار در پنجاه‌هزار نسخه. و ظریف‌تر آن‌که برای آن رساله - لابد متکی به محتوایش - نام «اسرائیل، عامل امپریالیسم» را برگزید.

۲. جلال با تمام ارادتی که به مرحوم خلیل ملکی و برادرش مهندس ملک داشت، هیچ‌گاه دچار شیفتگی سوسیالیست‌های ایرانی نسبت به اسرائیل نبود. جوهر علاقه و اعتقادی که او به فرهنگ اصیل اسلامی داشت به او اجازه نمی‌داد که چون دیگر یاران خویش، به دستاوردهای توفیق‌آمیز کشاورزی اسرائیل، در شکل کیبوتص‌ها، از صمیم دل به وجد آید. و همین شک و تردیدهای اصولی بود که نوشته‌های جلال را همواره از نوشته‌های مرحوم ملکی تفکیک می‌کرد. پندار من آن است که وقفه‌های چندگانه‌ای که در تبلیغ کیبوتص‌های اسرائیل در محله مرحوم ملکی (علم و زندگی و نبرد زندگی) اتفاق افتاده است، می‌تواند از جمله به علت تحذیرهایی بوده باشد که جلال به ملکی می‌داده است. ملکی در جلال، به چشم یک مشاور هوشیار و صدیق می‌نگریست. و این مطلب را، خیال می‌کنم خود آن مرحوم در مقدمه یکی از کتاب‌هایش نیز یاد کرده است.^۱

۱. به احتمال قوی در مقدمه چاپ اول مجموعه مقالات ملکی که با نام «برخورد عقاید و آراء»

وقتی جلال از بین روشنفکران ایرانی در سال ۱۳۶۴ برای اولین بار فریادش در آمد که:

به مناسبت این که نازیسم - این گل سرسبد تمدن بورژوایی غرب - شش میلیون یهودی فلک‌زده را در آن کوره‌های آدم‌پزی، پخت، امروز دو سه میلیون عرب‌های فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه‌داران و الاستریت و بانک و جیلد کشته و آواره بشوند. و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت‌های هیتلر شریک بوده‌اند و در همان ساعت دم برنیاورده‌اند، حالا به همان یهودی‌ها در خاورمیانه سر پل داده‌اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و دیگر خیال مبارزه ضد استعمار غرب را در سر نپرورند و دیگر کانال سوئز را رویه ملل تمدن نیندند!

مجادله داغی را با استادش مرحوم ملک‌ی باعث شد که دست‌کم خیال می‌کنم دکتر سیروس طاهباز ناشر آن فریاد، به یاد داشته باشد.

۳. جلال فقط نخستین فریاد کننده از ظلم دولت اسرائیل نسبت به اعراب نبود. او در عین حال نخستین فردی بود که - در سفر ۱۴ روزه سال ۱۳۴۱ خویش به اسرائیل، توانست دم خروس امپریالیسم غرب را، بیرون آمده از جیب دولت اسرائیل ببیند و بگوید. (گفتی که در سخنرانی زمستان ۱۳۴۱ مؤسسه مطالعات و تحقیقات و در مقاله پاییز ۱۳۴۳ اندیشه و هنر، تلویحی بود و در مقاله تابستان ۱۳۴۶ جنگ هنر امروز، تصریحی.) و افزون بر اینها، جلال نخستین گزارش‌گر بی‌شود از ایرانیان که توانست «مسأله اسرائیل» را به دو بخش قابل تفکیک «اعراب

۱. نگاه کنید به فصل پنجم همین کتاب.

و یهود» و «اعراب و صهیونیسم» تقسیم کند. در خاتمه این بخش از مقدمه‌ام - که امیدوارم گفتار زایدی نبوده باشد - فهرست ناقصی فراهم کرده‌ام از چند کتاب درباره «مسأله اسرائیل». برخی‌شان ترجمه و برخی‌شان تألیف. اما تمامشان پس از گزارش و گفتار جلال نشر یافته. (و این کاری بود که خود جلال قصد داشت انجام دهد. اما چون اثری در فارسی منتشر نشده بود، ناچار او موفق به این کار نشد).

امیدوارم این فهرست ناقص نه حمل بر پایمال کردن فضل تقدم مؤلفان یا مترجمانی باشد که اثری، قبل از جلال منتشر کرده بوده‌اند که من ندیده‌ام. و نه حمل بر آن گردد که من پنداشته باشم، برادرم، جلال، مؤلفان و مترجمان بعدی را به‌طور مستقیم به انجام تألیف یا ترجمه‌ای درباره «عرب و یهود» برانگیخته باشد. (چنان‌که مترجم فارسی «آلبرمی» در مقدمه «چهره استعمارگر، چهره استعمارزده» به این امر اشاره کرده است). اما در عین حال بر این باورم که از راه توجه دقیق جلال و تفکیک مسأله عرب و یهود به دو بخش فوق، نه تنها توانست به نویسندگان همسال خویش القا شوقی را بنماید برای نشر آثاری که چه‌بسا خود آنان و همزمان با جلال نسبت به آن کنجکاو بودند، بلکه افزون بر آن توانست در نسل پس از خویش نیز تأثیر گذارد و آنان را به انجام مسؤولیت‌هایشان برانگیزد.

۸ کتاب‌نگاری (ببلیوگرافی)

در فهرست ناقص زیر ملاک تقدم را، انتشار آثاری قرار دادم تا سندی

ادبیات فارسی نبود، اما اولین شک کننده‌ای بود که زیر نفوذ تبلیغات امریکا و صهیونیست‌ها قرار نگرفت. وقتی «آغاز یک نفرت» را در جنگ هنر امروز دکتر سیروس طاهباز چاپ کرد، هنوز دو هفته از شیخون اسرائیل به مصر و اعراب نگذشته بود که در ۵ و ۶ ژوئن سال ۶۷ (مطابق با ۱۵ و ۱۶ خرداد سال ۱۳۴۶) انجام گرفته بود. و «آغاز نفرت» آخرین فصل سفرنامه جلال است به اسرائیل. حالا نگاه کنید به تاریخ دیگر آثاری که ترجمه شده است و یا تألیف گردیده:

۱. سال ۱۳۴۷: ترجمه مقالات ماکسیم رودنسن و ایزاک دویچر.
(هر دو یهودی الاصل) توسط هزار خانی و با نام، درباره فلسطین.
۲. سال ۱۳۴۸: ترجمه اثر ماکسیم رودنسن (یهودی الاصل) توسط دکتر رضا براهنی و به نام «عرب و اسرائیل».
۳. سال ۱۳۴۹: سلسله مقالاتی که سید جوادی در روزنامه کیهان و مجله نگین، در فاصله سال‌های ۴۷ تا ۱۳۴۸ چاپ کرده بود و در آن سال به صورت کتابی با نام «اعراب و اسرائیل» منتشر گشت.
۴. سال ۱۳۴۹: ترجمه اثر ج. بابریل، توسط ابوطالب صامی و با نام «جنگ طولانی اعراب و اسرائیل».
۵. سال ۱۳۵۰: ترجمه گزارش حقوقدانان الجزایری، توسط دکتر اسدالله مبشری و با نام «مسأله فلسطین».
۶. سال ۱۳۵۰: ترجمه ادوار عطیه و هانری کتان، توسط دکتر هزار خانی و با نام «فلسطین مال کیست؟»
۷. سال ۱۳۵۰: ترجمه دو مقاله از صبری لوئیس والی لوبل، توسط دکتر فکری ارشاد و با نام «صهیونیسم در فلسطین».

۸. سال ۱۳۵۱: کتاب سید هادی خسروشاهی با مقدمه علی حجتی کرمانی با نام «پیکار در فلسطین و بیت المقدس» (مؤلف و مقدمه نویس هر دو از طلاب حوزه و حجج اسلام).
۹. سال ۱۳۵۱: ترجمه نظرات و سخنرانی‌های جمال عبدالناصر، رئیس جمهور فقید مصر، توسط ابراهیم یونسی و با نام «ما و مسأله فلسطین».
۱۰. سال ۱۳۵۲: ترجمه‌ای از جرارد شالیند، توسط مهدی خسروی و با نام «نهضت‌های مقاومت فلسطین».
۱۱. سال ۱۳۵۲: ترجمه‌ای از گالینا نیکیتینا. ترجمه ایرج مهدویان و با نام «دولت اسرائیل».
۱۲. سال ۱۳۵۳: اثر شهید فقید مصطفی شاعیان، با نام «نقش اسرائیل و رژیم پهلوی در خاورمیانه».
۱۳. سال ۱۳۵۴: ترجمه‌ای از حسنین هیکل، سردبیر الاهرام و دوست ناصر، توسط کاظم موسایی و با نام «جنگ رمضان».
۱۴. سال ۱۳۵۴: ترجمه اثر محمود حسن عرب توسط رضا قازیاری با نام «اعراب امروز».
۱۵. سال ۱۳۵۴: ترجمه اثر ژان کلود گلیو، توسط غلامرضا نجاتی و با نام «روزهای مصیبت بار اسرائیل».
۱۶. سال ۱۳۵۶ - ترجمه مقاله حسنین هیکل مصری توسط بهمن رازانی و با نام «موقعیت اعراب و اسرائیل».
۱۷. سال ۱۳۵۷: اثر حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در قم و با نام «اسرائیل و قدس عزیز».
۱۸. سال ۱۳۵۷: اثر اسرائیل شاهاک ترجمه امان‌الله ترجمانی با نام

«نژادپرستی دولت اسرائیل».

۱۹. سال ۱۳۵۷: اثر افرایم (ابراهیم) سولا ترجمه فرامرز فرامرزی و با نام «خداحافظ اسرائیل».

۲۰. سال ۱۳۵۷: اثر تیری دژارده، ترجمه حسین مهری و با نام «صد میلیون عرب».

۲۱. سال ۱۳۵۸: ترجمه اثر منیر شفیق عرب، توسط نهضت آزادی و با نام «تجرباتی از انقلاب فلسطین».

۲۲. سال ۱۳۵۸ - ترجمه اثر ایوانف سویری، توسط ابراهیم یونسی با نام «صهیونیسم».

۲۳. سال ۱۳۵۸: تحقیق و اثر فقید، مصطفی شجاعیان با نام «جنگ سازش در فلسطین».

۲۴. سال ۱۳۵۸: کتاب و رساله دیلمقانی با نام «انقلاب فلسطین».

۲۵. سال ۱۳۵۹: اثر لوکرتیف با ترجمه هازیمار (احتمالاً نام مستعار باشد) و با نام «رژیم اشغالگر قدس، اسرائیل اسطوره و واقعیت‌ها».

۲۶. سال ۱۳۶۱: ترجمه اثر منوهین، توسط وائریک در شاهاکیان، با نام «منتقدان یهودی صهیونیسم».

۲۷. سال ۱۳۶۳: ترجمه اثر الکساندر توسط توری آرمان و با نام «نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا».

۲۸. بی‌تاریخ: ترجمه و تألیف ناصر پورقمی، با نام «اعراب و اسرائیل و آینده»، توسط انتشارات جاویدان (چون تاریخ نداشت نام ناشر را آوردم).

۲۹. بی‌تاریخ: ترجمه اثر حکم دروزه توسط کریم زمانی، با نام

«پرونده فلسطین» که توسط انتشارات بعثت در تهران پخش شد. (چون تاریخ نداشت نام ناشر را آوردم).

۹. آخرین سخن

۱. در کتابخانه شخصی خودم، بیشتر از سیزده تا از کتاب‌های فوق را ندارم. از آن‌جا که فهرست کاملی در این‌گونه موارد نیست، از یاری‌های ارزنده همکار و سرورم محسن سنجابی و دوست جوانم علی دهباشی استفاده کردم. آنان با پی‌جویی در فهرست‌های ناشران تهران و شهرستان‌ها فهرست‌هایی را در اختیارم گذاشتند که ترکیب و جمع‌بندی آنها، ۲۹ مورد بالا بود که تقدیم شد.

۲. یقین دارم خواننده محقق و عاشق کتاب، کاستی و کژی‌هایی در تدارک این فهرست خواهد دید. اما امیدوارم این کاستی و کژی را حمل بر غرض شخصی من و همکارانم نکنند. باعث تأسف است که شناسنامه هر کتابی را در صفحه دوم یا چهارم کتاب آوردن - که خیال می‌کنم ابتکار رواق هم بوده باشد - هنوز رایج و مرسوم ناشران و مؤلفان نشده است. انتظار دارم کاستی‌ها و کژی‌ها را در تنظیم این فهرست، از طریق عشاق کتاب و در چاپ بعد برطرف کنم.

۳. به جهاتی به خود اجازه ندادم لیست کتب دیگری که به‌طور جنبی و غیر مستقیم به مسأله عرب و یهود و یا مسأله عرب و اسرائیل پرداخته‌اند، ضمیمه این فهرست کنم. کتب امثال «نژادپرستی و فرهنگ» و یا «گفتاری در باب استعمار» اثر امه‌سه‌زر و یا «چهره استعمارگر، چهره استعمارزده» اثر آلبر ممی را نخواستم با این کتاب‌نگاری اسرائیلیات

مخلوط کنم؛ به‌ویژه که مترجمان آن، به گونه‌ای اشاره کردند که ترجمه آن کارها را، مدیون جلال‌اند و یا دست‌کم به تشویق او بوده است که به ترجمه آن آثار دست زده‌اند.

۴. متن، حواشی و ضمائم این کتاب را، با وسواس و دقتی که در توانم بوده است، خود استنساخ کرده‌ام. (از روی خط ریز بردارم که یقین نداشتم برای کارگران حروف چین، خواندن آن بدون اشکال باشد) به متن و حواشی، چیزی نیفزودم، مگر آن‌که آن را در بین دو قلاب [] گذاردم.

۵. ترجمه چند متن از ضمائم این کتاب را که برادرم جلال فرصت ترجمه‌شان را نیافت، مدیون یاری ارزنده همکاران و عزیزانم علی چنگیزی و سعید باستانی هستم که از هر دوشان یاد کرده‌ام.

۶. این مقدمه دراز و بی‌تناسب با متن، اثر من است؛ یعنی، گناه من است. اگر آن را قبل از چاپ به نظری عزیزانم سرکار خانم دانشور و جناب پرویز داریوش نرساندم، به علت بزرگواری‌های آنان بوده است که هر دو از زمره اوصیای جلالند و از نخست نسبت به من مهر و لطفی داشته‌اند که خود را شایسته آن همه حسن ظن نه می‌دیدم و نه می‌بینم.

شمس آل احمد